

مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی ایران و فرآیند جهانی‌شدن

حسین پوراحمدی*

چکیده

بنیان انقلاب اسلامی، زمینه‌ساز مقاومت در برابر جهانی‌شدن، بسط و گسترش فرهنگ لیبرال‌دمکراسی و حذف فرهنگ‌های رقیب و یا تعامل با ابعاد روند چندفرهنگی جهانی است. انقلاب اسلامی ایران، قدرت لازم برای الگوگیری احیای تفکر اسلامی در اداره جامعه و در نتیجه ارایه مدل بدیل در برابر مدل سیاسی - اجتماعی حاکمیت غرب در جوامع اسلامی را ممکن ساخت و این امر، مقاومت فرهنگ اسلامی در برابر روند جهانی‌سازی فرهنگ لیبرال‌دمکراسی غرب را تقویت کرده است. اصول معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی ایران توانایی آن را دارد که مبانی تحلیلی و فهم ویژه‌ای از مسایل جهانی‌شدن ارایه کند و بدین لحاظ توانایی نظام جمهوری اسلامی ایران را در تعامل با فرآیند جهانی‌شدن ارتقا بخشد. بنابراین، هرگونه محدودشدن به عناصر و شاخص‌های ملی، نقطه مقابل مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی است و تمرکز بر چشم‌انداز جهانی انقلاب اسلامی، زمینه‌ساز رشد و شکوفایی بیش از پیش آن است.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، جهانی‌شدن، مبانی معرفت‌شناسی، هویت، مقاومت فرهنگی، اسلام ناب.

* دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۲۳

پذیرش نهایی: ۸۹/۲/۲۳

مقدمه

آیا انقلاب اسلامی ایران، مقاومت در برابر جهانی‌شدن را در پی داشته یا تعامل با آن را زمینه‌سازی کرده است؟ ویژگی «معرفت‌شناختی» انقلاب اسلامی چه تأثیری بر رفتار جمهوری اسلامی ایران بر جای گذارده است؟ «کاهش حاکمیت دولت ملت»، «در هم شدن مرزها»، «خلق هویت‌های جدید فراتر و فراتر از انگاره‌های ملی» و «جهانی‌شدن دموکراسی و حقوق بشر»، مؤلفه‌های اساسی جهانی‌شدن سیاست هستند که بر روندها و رویدادهای سیاسی و دولت‌ها تأثیرات جدی بر جای می‌گذارند، هرچند روند کاهش قدرت و حاکمیت برای همه دولت‌ها به یک اندازه صورت نمی‌گیرد. با توجه به این پیش‌فرض‌ها، رابطه میان جهانی‌شدن و جمهوری اسلامی، رابطه‌ای ویژه و منحصر به فرد است؛ زیرا جمهوری اسلامی وارث آخرین انقلاب قرن بیستم است و همین مسأله ما را وادار می‌سازد تا مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی و مؤلفه‌های دورن آن را بازخوانی کنیم؛ چون بدون توجه به این مبانی، نمی‌توان تأثیرات جهانی‌شدن را بر ساختار و رفتار جمهوری اسلامی ایران نشان داد.

تلقی اسلامی با تأکید بر سقوط ویژگی‌های مدرنیته و ارزش‌های لیبرال‌دموکراسی، به صورت خاص در انقلاب اسلامی ایران آشکار شده است. (۲۸۳: ...: Said, Orientalism) انقلاب اسلامی ایران را آخرین انقلاب مدرن یا اولین انقلاب پست‌مدرن نامیده‌اند که به طرز عجیبی در متن «جهانی‌شدن» جریان یافت و در عین حال که از ابزارهای متنوع و تکنولوژی‌های ارتباطاتی سود جست، اما بنیان‌های خود را بر «غرب‌ستیزی» قرار داد و بعدها چه در طول نهضت و چه در نهادسازی، خود به‌مثابه مقاومتی علیه جهانی‌شدن پدیدار شد. از این لحاظ، رابطه میان «انقلاب اسلامی ایران» و «جهانی‌شدن» را باید در یک متن پیچیده، متنوع و پارادوکسیکال مورد مطالعه قرار داد.

جهانی‌شدن را مترادف با ظهور شرکت‌های چند ملیتی که دامنه فعالیت خود را بر فراز

۱. Epistemology

مرزهای ملی دولت‌ها قرار داده‌اند، انتشار سریع پول و سرمایه، رشد چشمگیر تکنولوژی‌های اطلاعاتی - ارتباطاتی، سر برآوردن هویت‌های جدید، جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های غیردولتی، فشردگی زمان و مکان، فرور ریختن مرزهای ملی، ایدئولوژیکی و جغرافیایی، ظهور چهره‌نم‌افزایی قدرت، آزادسازی نیروهای گریز از مرکز در اشکال متنوع قومی، نژادی و حتی جنسیتی، تردید نسبت به آموزه‌های دوران جنگ سرد، شیوع زندگی به شیوه لیبرال‌دموکراسی غربی ناشی از ظهور ماهواره‌ها، اینترنت و امواج الکترونیکی، ظهور مسایل جدید از قبیل حقوق بشر، محیط‌زیست، زنان و اقلیت‌ها و سر برافراشتن خطرات جهانی دانسته‌اند که یک «جامعه‌خطرپذیر جهانی»^۱ را خلق کرده است. (Beak, What is Globalization)

بنابراین، سؤال اساسی این است که آیا مبانی معرفت‌شناختی و عناصر بنیادین هویتی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی منبعث از آن، به‌مثابه مقاومت در برابر جهانی‌شدن هستند و یا در تعامل با آن پدیدار شده‌اند؟ فرضیه این نوشتار آن است که مبانی معرفت‌شناختی و هویتی انقلاب اسلامی، خودباوری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متأثر از اسلام ناب را در انکار عقاید سلطه‌آمیز و فرهنگ لیبرال‌دموکراسی غرب و در عین حال، بهره‌برداری از دستاوردهای ارزشمند بشر در رشد و توسعه ابعاد گوناگون حیات انسانی و به‌کارگیری تکنولوژی‌های پیشرفته صنعتی، عینیت بخشید؛ رفتاری که زمینه‌ساز مقاومت در برابر هجوم فرهنگ لیبرال و سکولاریستی غربی و تعامل با دستاوردهای غیرسلطه‌جویانه جهانی‌شدن بوده است. بدین ترتیب، انقلاب اسلامی ایران در حالی که از یک سو از مؤلفه‌های جهانی‌شدن سود جست، اما از سوی دیگر به‌مثابه مقاومتی در برابر آنچه که جهانی‌شدن از بالا نام گرفته، جلوه‌گر شده است. (Kamal Pasha and Samatar, the Resurgence of Islam: ۱۸۷-۲۰۴) چنین تصویر دوگانه‌ای حتی در رفتار سیاست داخلی و خارجی ایران و ساختار و یا نهادهایی که به مرور زمان بر اساس آموزه‌های انقلاب اسلامی شکل گرفت، ادامه یافته است. بر پایه چنین

۱. Global Risky Society

تصور، روش پژوهشی نوشتار پیش رو، فهم معرفت شناختی انقلاب اسلامی است. منظور از معرفت‌شناسی، بحث در خصوص شناسایی چیزهایی است که وجود دارند و از آنها در «هستی‌شناسی»^۱ صحبت می‌شود. پرسش اساسی معرفت‌شناسی، در خصوص شرایط کسب شناخت آنچه وجود دارد، می‌باشد و این که تا چه اندازه نتایجی که از این راه به دست می‌آید، اطمینان‌بخش و قابل تعمیم است و چگونه می‌توانیم دربارهٔ تبیین‌های سیاسی رقیب و متعارض، از شناخت خود دفاع کنیم. (های، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی: ۱۰۹) به بیانی دیگر، معرفت‌شناسی، مرکب از اندیشه‌هایی دربارهٔ این مسایل است که چه چیزی را می‌توان معرفت محسوب کرد؟ چه چیزی را می‌توان شناخت؟ چنین معرفتی باید با چه معیارهایی تطبیق کند تا بتوان آن را معرفت نامید و نه یک عقیده شخصی؟ معرفت‌شناسی به داعیه‌ها یا مفروضاتی مربوط می‌شود که دربارهٔ راه‌های ممکن کسب معرفت به واقعیت اجتماعی - سیاسی، صرف نظر از هر معنایی که واقعیت اجتماعی داشته باشد، بحث می‌کند. (بلیکی، طراحی پژوهش‌های اجتماعی: ۲۲) از حیث معرفت‌شناسی، آیا عبارت‌های علوم اجتماعی و علوم طبیعی از یک علم با موضوع‌های متفاوت حکایت دارد یا از دو شیوهٔ متفاوت کارکردن و درک‌کردن؟ در حالت اول، واژه علم در هر دو عبارت معنای واحدی دارد، ولی در حالت دوم، دو معنای متفاوت از آن واژه مدنظر است؛ یعنی روش‌های طرز کار علوم اجتماعی به درستی متفاوت از روش و طرز کار علوم طبیعی است، ولی هر دو دارای اعتبار یکسان و برابر هستند. (استفانورد، درآمدی بر فلسفه تاریخ: ۷۴)

در این نوشتار و در پاسخ به سؤال اصلی و ارزیابی فرضیه، ابتدا مؤلفه‌های انقلاب اسلامی را در متن جهانی‌شدن بازخوانی می‌کنیم، سپس تأثیر جهانی‌شدن بر حوزه معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهیم و آن‌گاه تهدیداتی را که فراروی جنبه‌های هویتی انقلاب اسلامی است تمییز خواهیم داد.

۱. Ontology

بسترهای جهانی ظهور و گسترش انقلاب اسلامی ایران

قدرت مسلط اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال در جهان، مهم‌ترین پشتوانه گسترش و غلبه فرهنگ لیبرال‌دمکراسی را از مجرای ابزارهای سخت‌افزاری (مانند نهادها و سازمان‌های سیاسی و اقتصادی جهان) و ابزارهای نرم‌افزاری (مانند فرهنگ غرب و آرمان‌های دست‌نیافتنی برابری همه انسان‌ها در حاکمیت و اداره جامعه)، ایجاد کرده است و جهان اسلام، خود را با هجوم فرهنگ غرب روبرو می‌بیند. (توین بی، آینده نامعلوم تمدن: ۳۹ - ۴۲) با این حال، در عصر جهانی‌شدن، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و نیز جنبش‌های مختلف اسلامی در سراسر جهان، سبب نوعی حیات دوباره در علاقه و کنجکاوی نسبت به فرهنگ و تمدن اسلامی شده است و لذا زمینه‌های برخورد و تعامل آن با فرهنگ لیبرال‌دمکراسی که در برخی موارد در پی غلبه بر جهان و زمانی نیز ناظر بر نوعی همزیستی می‌باشد را تشدید کرده است. (مولانا، نظریه گفتگوی تمدن‌ها: ۱۹۷ - ۲۰۵) امروز در جهان اسلام و به‌ویژه در محیط پیرامونی رشد انقلاب اسلامی در خاورمیانه، فعالیت‌های دینی، مجدداً سازمان یافته‌اند و روند احیای اسلامی به‌عنوان یک حرکت اجتماعی وسیع، در مقابله با بحران نوسازی لیبرال‌دمکراسی، ظهور یافته است. در بسیاری از این کشورها و عمدتاً تحت تأثیر تفکر انقلاب اسلامی، اکثر جوانان مسلمان به‌ویژه کسانی که عضو طبقات متوسط و پایین هستند، اسلام را به‌عنوان فرهنگی که آنان را از خودبیگانگی و ناامیدی‌های مفرط نجات می‌دهد و مدل عملی حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در جهان تحت سلطه غرب را آرایه می‌کند، پذیرفته‌اند. (Murden, Cultural Conflict In International Relations: ۲۱۳-۲۴۱) در یک کلام، امروز اسلام، نیروی قدرتمند فرهنگی در جوامع اسلامی و در خاورمیانه است و در دورانی که دولت‌های سکولار با پیروی از اندیشه‌های غربی تلاش دارند نوسازی را در کشورهای خود پیگیری کنند در عمل با ناکامی مواجه شده‌اند. اسلام به تأسیس، سازماندهی و تقویت خود در قلب فرهنگ سیاسی مبادرت ورزیده است. (رمضانی، آمیختگی تمدن‌ها: ۴۸۵ - ۴۹۸)

مدرنیزاسیون قرن بیستم، از خودبیگانگی گسترده‌ای را در جوامع اسلامی ایجاد کرد و این

امر زمینه‌ساز بسیار جدی در احیای دوباره اندیشه و تفکر اسلامی برای پرکردن خلأ سیاسی و اجتماعی این‌گونه جوامع و تقویت مقاومت در برابر غلبه فرهنگ لیبرال غربی بود؛ فرهنگی که تنها دستاورد آن برای مردم جوامع اسلامی، مصرف‌گرایی، بی‌هویتی، وابستگی سیاسی و اقتصادی و مسخ فرهنگ ملی به قیمت پذیرش فرهنگ غربی، به‌عنوان تنها راهکار دستیابی به نوسازی بود. (Murden, Ibid: ۲۴۱-۲۱۳) بدین ترتیب، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تداوم حیات آن با پایمردی در برابر توطئه‌های گوناگون نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، روحیه عملی و آموخته‌های عینی مقاومت در برابر استعمار غرب را به ارمغان آورده است. هسته اصلی تفکر مقاومت اسلامی در برابر غرب، در چارچوب یک انقلاب فرهنگی، مطرح شد که در آن با پافشاری بر تناقضات جدی اندیشه سکولار و فردگرایی لیبرال غربی که انسان را ابزار در دست حاکمیت سرمایه‌داری جهانی، برای تضمین تولید و انباشت سرمایه قرار می‌دهد، بر توانمندی‌های جدی اسلام برای ارایه مدلی همه‌بعدی برای اداره جوامع از طریق رعایت حقوق همگان و تضمین رشد و توسعه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تأکید می‌شود.

هویت و فرهنگ انقلاب اسلامی، خودباوری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در انکار عقاید سلطه‌آمیز و فرهنگ لیبرال غرب و در عین حال بهره‌برداری از دستاوردهای ارزشمند بشر در رشد و توسعه ابعاد گوناگون حیات انسانی و به‌کارگیری تکنولوژی‌های پیشرفته صنعتی، عینیت بخشیده است و آن‌را تبلیغ می‌کند. احیاگری اسلامی، مدل جدیدی در زندگی جوامع اسلامی و دیگر جوامع تحت سلطه فرهنگ غرب را مطرح می‌سازد و این مدل، زمینه‌ساز تداوم مقاومت در برابر هجوم فرهنگ لیبرال غرب است. (Esposito, The End of History and ... : ۳-۶) در عین حال، احیاگران اسلامی و پیروان فرهنگ انقلاب اسلامی نشان داده‌اند که مقاومت در برابر فرهنگ غربی را برای حفظ ارزش‌ها و ساختارهای منطقی و حقیقی جوامع اسلامی خود، یک اصل مسلم می‌دانند. آنها انعطاف‌پذیری و آمادگی برای تعامل و گفتگو با فرهنگ غیرستیزه‌جویانه غرب، برای تقویت و گسترش همزیستی فرهنگی در عصر جهانی‌شدن را یک استراتژی تغییرناپذیر تلقی می‌کنند. (پوراحمدی، جمهوری اسلامی ایران در سربالایی

جهانی‌شدن اقتصاد: ۱۸۹ - ۲۱۴)

مؤلفه‌های انقلاب اسلامی در بستر جهانی شدن، هم متأثر از شرایط تاریخی دوران جنگ سرد بود و هم رابطه‌ای دو سویه با جامعه ایران و با عناصر فرهنگ سیاسی - ملی داشت.^۱ با این حال، از آنجایی که به گمان بسیاری از تئوریسین‌های روابط بین‌الملل، دهه ۸۰ را باید دهه آغاز جهانی‌شدن نامید، (۵۴-۵۵: Waters, Globalization) انقلاب اسلامی ایران نیز در فضای ظهور جهانی‌شدن قرار داشت. جهانی‌شدن در حقیقت، بستری شد که در آن انقلابیون مسلمان ایران بهتر بتوانند به بسط حوزه‌های هژمونیک خویش اقدام ورزند. همزمان، امام خمینی+ نیز می‌توانست از طریق جهانی‌شدن تکنولوژی‌های اطلاعاتی - ارتباطاتی، پیام‌های فلج‌کننده خود را به گوش جامعه انقلابی ایران برساند و طرح خود از حکومت آینده را ترسیم کند. آخرین سال منتهی به ظهور انقلاب اسلامی، سیل پیام‌های امام خمینی به سوی ایران گسیل شد. این پیام‌ها در عین حال که شامل طرح مشخصی درباره آینده ایران بودند، خصوصاً برای فلج کردن بنیان‌های سیاسی - اجتماعی رژیم پهلوی، حیاتی به‌نظر می‌رسیدند. به زودی روزنامه‌نگاران و خبرنگاران خارجی در «نوفل لو شاتو» به دور امام خمینی+ حلقه زدند تا روایت تحولی عظیم که در شرف انجام بود را از زبان وی بشنوند. افزون بر فرستادن هزاران پیام، آگهی، اعلامیه و دستور، امام خمینی+ در سال ۱۳۵۷ در حدود یکصد و پانزده مصاحبه در پاریس انجام داد که به قول «لوسین ژرژ»، خبرنگار روزنامه لوموند، بیش از هر کس دیگری، رژیم شاه را به‌طور جدی به مخاطره می‌انداخت. (ژرژ، طلیعۀ انقلاب اسلامی: ۲)

از این منظر، اگر چه اقبال به پیام‌های امام خمینی+ را باید در داخل جستجو کرد و آن را در گزاره‌های مذهبی، انقلابی و «پارسانه‌شانه» آن دانست، اما به هر حال نمی‌توان این نکته

۱. چنین نظریه‌ای را می‌توان در منبع زیر یافت:

Daniel Brumberg, *Reinventing Khomeini: The Struggle for Reform in Iran*, U.S.A, Chicago, The University of Chicago Press ۲۰۰۲, Chapter Five.

را نادیده گرفت که بر فراز نظم مستقر پیشین، رسانه‌های غربی در حال انتقال پیام جدیدی بودند که قواعد خود را از مذهب تشیع و به روایت انقلابی امام خمینی + می‌گرفت. بدین ترتیب، مبانی اعلامی انقلاب اسلامی از زبان بنیانگذار آن و با بهره‌مندی از ابزارهای جهانی‌شدن ارتباطات در حال مفصل‌بندی قواعد خود مبنی بر اسلام انقلابی یا اسلام سیاسی بود. (Benard and Khalilzad, The Government of God: ۱۱۲)

اصول معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی: اسلام ناب و ضدیت با غرب

امام خمینی + در شکل‌دهی به مؤلفه‌های معرفت‌شناسانه انقلاب اسلامی، تنها بر «ایمان و درک مذهبی» تکیه نکرد، بلکه مهم‌تر از آن، همواره «اصول اسلام سیاسی و ناب» را پروراند و در بطن جامعه انقلابی اسلامی ایران تزریق کرد. بدین لحاظ، توجه به جنبه‌های پیدا و پنهان مبانی معرفت‌شناسی انقلاب اسلامی امام خمینی + از چند لحاظ دارای اهمیت است:

۱. امام خمینی + به‌عنوان رهبر انقلاب اسلامی، شکل‌دهنده اولین حکومت اسلامی با مبانی کامل معرفت‌شناسانه از دین مبین اسلام است.

۲. حجم عمده و اساسی تغییرات اجتماعی که از دهه ۱۳۶۰ در ایران آغاز شد، بر بنیان‌های اندیشه امام استوار بود و قوام‌دهنده آن محسوب می‌شد.

۳. روح حاکم بر «جامعه و سیاست در ایران» که از اندیشه‌ها و خواست‌های امام می‌جوشید، همچنان پس از رحلت ایشان، به‌مثابه عنصری برای مقاومت در مقابل تغییر و هم به‌عنوان پایه‌هایی برای تغییر محسوب شده است؛ چنان‌که هم فرآیند تغییر و هم حفظ وضع موجود براساس آموزه‌های امام خمینی + توجیه‌پذیر گشته است.

افزون بر همه اینها، اصول معرفت‌شناسانه انقلاب اسلامی، به‌مثابه مقاومت علیه جهانی‌شدن لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی عمل کرده است؛ زیرا جهانی‌شدن فرهنگ و سیاست بر اساس الگوی لیبرال - دمکراسی و حاکمیت سکولاریزم در جامعه سرمایه‌داری تحقق می‌یابد و این تحقق با مبانی معرفت‌شناسانه انقلاب اسلامی در تضاد است. بنابراین، حتی ایده جامعه جهانی مهدی # که آرمان جهانی اسلام به حساب می‌آید، نه همسو با فرآیند

جهانی‌شدن، بلکه علیه مفهوم جامعه جهانی لیبرال - دمکراسی سکولار مطرح می‌شود. معمولاً اکثر کسانی که درباره انقلاب اسلامی ایران سخن می‌گویند، امام خمینی+ را به‌مثابه رهبر تمام‌عیار و بلافصل این انقلاب معرفی می‌کنند که کلام پرنفوذ و خالصانه وی، جان‌های پرشور و مؤمن به اسلام را در برمی‌گرفت و هدف اصلی وی اجرای احکام اسلامی بود. (استمپل، درون انقلاب اسلامی: ۷۵) عطف به واقعیت انکارناپذیر پیروزی انقلاب اسلامی و تقویت و گسترش آن پس از پیروزی، تحت رهبری امام خمینی+، سخنان وی گویای مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی است. در این میان، فهم از هویت مورد نظر امام خمینی+، نقش کلیدی در درک این مبانی دارد. البته صرف نظر از تعریف، آنچه درباره هویت، بااهمیت تلقی می‌شود، چگونگی شکل‌گیری آن است. از آنجا که پدیده هویت، مفهومی ثابت و ایستا نیست و در نزد افراد بی‌شمار، معانی متعدد به خود می‌گیرد، رویکردها و نگرش‌هایی که براساس آن، افراد، جوامع، گروه‌ها و غیره، خود را تعریف می‌کنند و جایگاه خود را مشخص می‌سازند، حایز اهمیت می‌شوند. (اشرف، هویت ایرانی: ۳۱ - ۵۷)

هویتی که مورد نظر امام خمینی+ بود نه فقط بر وجه تمایز میان ما و دیگران، بلکه بر عنصر محوری «اسلام ناب» استوار است.

در اسلام، تنها معبود انسان و بلکه کل جهان، خداست که همه انسان‌ها باید برای او، یعنی برای رضای او عمل کنند و هیچ‌چیز و هیچ‌کس را نپرستند؛ در جامعه‌ای که شخص پرستی‌ها و شخصیت پرستی‌ها، نفع پرستی‌ها و لذت پرستی‌ها و هر نوع پرستش، محکوم می‌شود و فقط انسان‌ها دعوت می‌شوند به پرستش خدا، در آن صورت همه روابط بین انسان‌ها، چه اقتصادی و یا غیراقتصادی در داخل چنین جامعه‌ای و در رابطه این جامعه با خارج تغییر می‌کند و ضوابط عوض می‌شود، همه امتیازات لغو می‌شود و حفظ تقوی و پاکی ملاک برتری است. زمامدار با پایین‌ترین فرد جامعه برابر است. ضوابط و معیارهای متعالی و انسانی مبنای پیمان‌ها و یا قطع روابط است. (ژرژ، طلایع انقلاب اسلامی: ۱۳۹)

این جوهرگرایی اسلام ناب، حتی به طرد «زندگی غربی» نیز می‌انجامد. البته باید توجه داشت که امام خمینی+ در ضدیت با غرب سخن می‌گفت نه ضدیت با پیشرفت؛ غربی که از

خودبیگانگی و دوری از اسلام را بر مسلمانان تحمیل ساخته و هویت را از آنان سلب کرده است. (۹۷: Sayyid, A Fundamental Fear...) علاوه بر این، مفروضات امام خمینی + بر ضرورت دستیابی به یک زندگی مدرن و توسعه یافته واقعی و نه مسخ شده صرفاً غربی، در ایران استوار بود. این مسأله درباره هویتی ملی نیز صادق است. اگر چه وی به ندرت از هویت ملی سخن می گفت و بیشتر بر هویت اسلامی تکیه می کرد، اما این سخن به منزله طرد هویت ملی نبود، بلکه دست کم وی آن را مفروض می گرفت.

مبانی معرفت شناختی انقلاب اسلامی در اندیشه امام خمینی +، دارای دو عنصر اساسی و متمایز است: اول، تکیه امام بر «جوهر ناب اسلامی» و دوم، غرب ستیزی و گریز از ناسیونالیسم. به باور امام خمینی +، توسعه و پیشرفت در سایه اسلام و نه غرب گرایی و در خدمت اصل «جوهر گرایی اسلام ناب» محقق می شود. به بیانی دیگر، امام خمینی + در حالی که مبانی معرفتی انقلاب اسلامی را بر جوهر گرایی اسلام ناب بنا می نهاد، همزمان به عناصری از ضدیت با غرب نیز می اندیشید.

به همه ماست که از این غرب زدگی بیرون بیاییم. افکارمان را عوض بکنیم. اعمالمان را عوض بکنیم. وضعیت فرهنگمان عوض بشود. وضعیت دادگستری مان عوض بشود. اینها سوغات غرب است... ما باید خودمان را تغییر دهیم تا اینکه بتوانیم سرپای خودمان بایستیم که ما شرقی هستیم و در اسلام هستیم و برنامه ما اسلام است. (امام خمینی، دیدگاه های فرهنگی امام خمینی: ۸۶)

«ضدیت با غرب» در نگاه امام خمینی + با تمامی ظواهر آن نبود؛ زیرا با توجه به تأکید ایشان بر مدل حکومتی جمهوری اسلامی و اهمیت نظام جمهوری در نظام سیاسی غرب و مدرنیته، ضرورتاً این ضدیت، مطلق و عام تصور نمی شود. (همان: ۱۳۹)

بازخوانی مبانی معرفت شناختی گفتار امام خمینی +، خصوصاً قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نشان می دهد که ایشان در غرب ستیزی خود، عمدتاً بر آمریکا و اسرائیل به مثابه دو دشمن حیاتی جامعه ایران تأکید می ورزید. در آن برهه تاریخی، مردم ایران به این دو کشور با دیده تردید می نگریستند؛ به ویژه نمی توان این واقعیت را نادیده گرفت که مردم ایران از

ایالات متحده شدیداً خشمگین بودند و این دلایل بسیاری داشت. دلیل اصلی آن بود که ایرانیان، آمریکا را قدرت واقعی پشت صحنه حکومت شاه و سیاست‌های آن می‌دانستند که هر روز به دولت مطلقه و خودکامه پهلوی دستورات لازم را می‌دهد؛ درست مانند تصویری که مردم در دوره حکومت رضا شاه درباره انگلستان داشتند. عنصر «ضدیت با غرب»، پس از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان نقش عمده‌ای را در عرصه رفتار و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ایفا کرد. (کاتوزیان، تضاد دولت و ملت: ۶۳) بدین ترتیب، رویکرد غرب‌ستیزی انقلاب اسلامی با پیروزی آن و ظهور جمهوری اسلامی به پایان نرسید و در ادامه، جامعه را به سمت نوعی سیاست‌های استقلال‌طلبانه و ضدغربی و دولت را نیز به نوعی تجدیدنظر در روابط بین‌الملل سوق داد.

برخی از تحلیل‌گران انقلاب اسلامی عقیده دارند که این انقلاب را باید رویارویی دو جبهه شاه و مردم نامید و طرف سوم نیز وجود نداشت؛ شعارهای طبقاتی، جای خود را به کلامی واحد مبنی بر اینکه «شاه باید برود» داده بود و اصولاً کسی یا طبقه‌ای جز شاه و وابستگانش در مقابل انقلاب جبهه نگرفت. (همان: ۶۳) در طرف دیگر، رهبری امام خمینی + قرار داشت و از منظر ایشان، جامعه به دو قشر کلی که با عناوین «مستضعف» و «مستکبر» از آنان نام می‌برد، تقسیم می‌شد. امام پرهیز داشت تا جامعه را براساس طبقات مورد خطاب قرار دهد، همچنان که شعار اصلی انقلاب هم، گزینه مشترک افشار مختلف جامعه بود. بدین ترتیب، انقلاب اسلامی ایران بنابر ماهیت مردمی - اسلامی خود نمی‌توانست رویارویی طبقات، تلقی شود؛ افزون بر این، رژیم شاه هم مستبدتر از آن بود که طبقه‌ای به طرفداری از آن برخیزد. او جزیی از یک طبقه نبود، بلکه مالک و فرمانروای جامعه به‌شمار می‌رفت. استقلال شاه از جامعه به‌عنوان خصیصه ذاتی سیاست و جامعه در ایران، حتی در دهه ۱۳۵۰ عمق بیشتری نیز یافت. در طی این سال‌ها، رشد سرسام‌آور درآمدهای نفتی، علاوه بر استقلال ذهنی ناشی از فرهنگ پادشاه، نوعی استقلال عینی از ملت و جامعه را نیز در نگاه شاه موجب شد.

صرف‌نظر از چند گروه اقلیت، جامعه ایران، امام خمینی + را به‌عنوان رهبر خود برگزیده بود و کسی شک نداشت که چهره آینده حکومت ایران از آمال و خواست ایشان - یعنی طرح حکومت

اسلامی - خواهد جوشید. حتی همه طبقاتی که این گروه‌ها داعیه نمایندگی آن را داشتند، صدای مردم را فراتر از صدای طبقات می‌دانستند. (۳۵-۴۰: ...: Abrahamian Khomeinism) در حقیقت، آنچه این گروه‌های سیاسی را از ادامه راه باز می‌داشت نه ماهیت انقلابی و نه ساختارهای ایجاد شده، بلکه ایده اسلام ناب بود. آنان روایتی از جامعه ایران در سر داشتند که با واقعیت ایران آن روز صدق نمی‌کرد، به علاوه، مهم‌ترین دلیل حذف این گروه‌ها را در ادامه راه انقلاب، باید در عدم پایگاه مردمی آنان جستجو کرد. (تاجیک، مدیریت بحران: ۲۲۱)

شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، بازتاب مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی در حاکم‌شدن بر سرنوشت خویش و قطع سلطه و نفوذ قدرت‌های خارجی است؛ زیرا پس از ورود ایران به دوران جدید، هویت ایرانی از دو جهت در معرض چالش قرار گرفت؛ نخست، ارزش‌ها، هنجارها و فرهنگ برآمده از مدرنیته، در تضاد با ارزش‌ها و فرهنگ بومی قرار گرفت. دوم، رقابت قدرت‌های بزرگ و دخالت آنها در ایران، مانع از رشد ایرانی مستقل شد. از این منظر، بحران هویتی که در ایران منجر به انقلاب اسلامی شد، نوعی بحران در هسته مرکزی کشور و معنابخش هویت اسلامی و ملی ایران بود؛ وضعیتی که در آن، دولت در ایران نتوانست رابطه معناداری بین سنت، مذهب و مدرنیته ایجاد کند. در عصر جدید به دلیل ارتباط رو به افزایش ایران با غرب و حرکت ایران در جهت مدرنیزاسیون، پرسش از چیستی ما، پرسش از هویت تاریخی و ملی ما، با توجه به «دگر ما»، یعنی غرب و مدرنیته معنا یافت. نگاه به خود و ضرورت بازگشت به هویت اصیل خود و تأکید بر خودباوری و حفظ میراث و سنن گذشته از دوران نفوذ غرب در ایران مطرح شد، دورانی که به تدریج بحران هویتی در آن رشد کرد و پرسش از چیستی خود و شناخت زمینه‌ها و عوامل این بحران آغاز شد. بدین ترتیب، انقلاب اسلامی خواهان رفع تمام زمینه‌های بحران هویتی ناشی از مظاهر مدرنیته شد.^۱

۱. درباره زمینه‌ها و عوامل فرهنگی و اسلامی انقلاب ر.ک: جان. دی، استمپل، درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: رسا، ۱۳۷۷؛ محمدباقر حشمت زاده، چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸؛ منوچهر محمدی، انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها، قم: معاونت امور اساتید و معارف اسلامی، ۱۳۸۰.

انقلاب اسلامی، همچنین در تقابل با یکی دیگر از مظاهر مدرنیزاسیون غیربومی و غرب‌گرا، یعنی ناسیونالیزم بود. واژه ملت و ملت‌گرایی به مفهوم اروپایی آن، در فرهنگ ایرانی وجود نداشت و از آنجا که خود را مقدم بر اسلام می‌یافت، در چالش با فرهنگ اسلامی «امت» قرار می‌گرفت. تأکید بر صدور انقلاب اسلامی در گفتارهای امام خمینی+، حکایت از این مقوله داشت که مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی، در تضاد با ملت‌گرایی ضددین است و هویت اسلامی، برتر از هویت ملی و دربرگیرنده آن می‌باشد. ایده صدور انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که این انقلاب دارای ماهیتی جهانی است و در عصر جهانی‌شدن فرهنگ لیبرال‌دمکراسی، در پی ایجاد نظم نوین فرهنگی جهانی و تغییر وفاداری ملی و سرزمینی به وفاداری و همبستگی اسلامی - جهانی است.

انقلاب اسلامی ایران که حول اندیشه امام خمینی+ شکل گرفت، اساساً عاری از جنبه سخت‌افزاری قدرت بود. بنیان انقلاب اسلامی که بر قدرت نرم حاصل از جذب قلوب ایرانیان مسلمان، معتقد به حکومت اسلامی و مبارز علیه استبداد و ظلم در پیروی از بیانات امام خمینی+ استوار بود، همسویی آن‌را با اهمیت روزافزون این قدرت در برابر قدرت سخت در فرآیند جهانی‌شدن یادآور می‌شود. مردم ایران، شیوه مبارزه مقتدای خود را با جنگ‌های مسلمانان صدر اسلام در سرزمین‌های ایران مقایسه می‌کردند و در مقابل چهره‌خشن ساواک، عظوفت‌های پدرا نه امام را مشاهده می‌کردند. از همین رو بود که جامعه ایران به سادگی به تسخیر هژمونیک - قدرت نرم - کلمات و واژه‌های امام خمینی+ درآمد. امام خمینی+ در طول جنبش، بدون آن که حزبی به نام خود ایجاد کند یا حتی نیروی نظامی در اطراف خود جمع کند، توانست جبهه اصلی مبارزه با شاه را رهبری کند. به این تعبیر، قدرت نرم فراهم آمده در بطن انقلاب، دارای ویژگی بنیادین انضباطی بود. این قدرت انضباطی امام در شکل‌دهی به تحولات و روند بسیج عمومی، قبل از هر چیز توانایی رسوخ در اذهان مردم

Dilp Hiro, *Iran Under Ayatollahs*, London, Routledge and Kegun paul, ۱۹۸۷. Asaf Hussain, *Islamic Iran : Revolution and Counter*, London, Frances Printer, ۱۹۸۵.

را داشت. براساس این صورت‌بندی نرم‌افزارانه از قدرت، دقایق و راهبردهای امنیتی نه در ساز و کارهای نظامی و سخت‌افزاری، بلکه در بسط و گسترش هژمونی انقلاب اسلامی از طریق کنترل بر حوزه‌های فرهنگی نهفته بود. همین امر سبب شد تا مرز میان حوزه‌های عمومی و خصوصی در طول جنبش، بیش از پیش در هم فرو رود. دلیل ساده این امر آن بود که چهره نرم‌قدرت، توانایی آن‌را داشت تا حتی بتواند در دایره پیکره اجتماعی و فردی نیز عمل کند. اگر چه بعدها با سر برآوردن بحران‌های گوناگون که با حمایت قدرت‌های خارجی در داخل و در مرزهای کشور باعث ایجاد ناامنی شد، در کنار این روایت نرم‌افزارانه، ابزارهای سخت‌قدرت نیز به ناچار به کار گرفته شدند.

امام خمینی+، برخلاف تصویر سخت‌افزارانه از قدرت، تفسیری نرم از قدرت معنوی اسلام را به نمایش گذاشت که به راحتی از مرزهای انعطاف‌ناپذیر دو ابرقدرت زمان عبور کرد و به قلب‌های ملت‌های آزاد راه یافت. در واقع، امام خمینی+ به اعتبار طبیعت و خصلت جهان‌شمولی دین اسلام، به ایده صدور انقلاب اسلامی معنا می‌داد:

... ما امیدواریم این امر (ترویج اسلام) به تدریج مهیا شود، صدور اندیشه با زور، صدور نیست. ایران نباید برای صدور این ایدئولوژی شمشیر بردارد. راه صدور انقلاب، ایجاد سرمشقی از رفتار اخلاقی اسلام است... (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۶: ۷۴)

امام خمینی+ به صدور قهرآمیز انقلاب اسلامی اعتقاد نداشت؛ چرا که این موضوع در چهارچوب جهاد ابتدایی معنا می‌یافت که از وظایف ذاتی امام معصوم× بود و ایشان به اصل مداخله‌نکردن در امور دیگر کشورها احترام می‌گذاشت که از این نگاه در انطباق اصولی با حقوق بین‌الملل بود. براساس همین اصل، دیدگاه صدور قهرآمیز انقلاب اسلامی به حاشیه رانده شد و به تدریج از میان رفت. (آقاحسینی و بیری گنبد، بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی: ۷۴ - ۹۷)

در چارچوب مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی، فرض این نکته که «دولت و نظام آینده از دل آموزه‌های اسلام» بیرون خواهد آمد، امام را از طراحی جزء به جزء نظام آتی

بی‌نیاز می‌ساخت و یک رفراوند برای تغییر نظام در نظر گرفته شده بود. همچنین، در چارچوب مباحث قانون اساسی، اصل ولایت فقیه به‌عنوان مبنای حکومت جمهوری اسلامی ایران به تصویب رسید. (ژرژ، همان: ۸) پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز به کار جمهوری اسلامی ایران، جنگ هشت ساله به کشور تحمیل شد که طی آن امنیت در نزد همه آحاد ملت معنایی واحد یافت و در نتیجه هر چه بیشتر انقلاب اسلامی تثبیت شد. با هم‌مونی‌شدن انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی، کشور از یک طرف با توجه به مؤلفه‌های اساسی مذهب تشیع و اسلام از یکسو، به سمت یکپارچگی فرهنگی و اجتماعی سوق پیدا کرد و از سوی دیگر، سیاست تجدیدنظرطلبی را در محیط بین‌الملل پیشه خود ساخت. از منظر جمهوری اسلامی، نه تنها بنیان‌های اجتماع و جامعه ایران باید مورد بازسازی و بازتعریف قرار می‌گرفت، بلکه جهان نیز باید تغییر می‌کرد. در عرصه سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران در طول دهه ۶۰ تلاش کرد تا بدون توجه به نظام حاکم در عرصه روابط بین‌الملل، ضابطه‌ها و هنجارهای موجود در سیاست خارجی را به هم زده و نظم منبعث و متأثر از اسلام ناب، غرب‌ستیزی و استقلال‌گرایی را جایگزین آنها کند. در این راستا، سیاست خارجی جدید ایران، ملت‌ها را مخاطبین خود قرار داد به این امید که با ایجاد ارتباط با ملت‌ها قادر خواهد بود ضمن بازتعریف قدرت نرم خود در روابط بین‌الملل، به اهداف انقلاب اسلامی نیز دست یابد. اهدافی که سیاست خارجی در این سال‌ها دنبال می‌کرد، عبارت بودند از صدور انقلاب اسلامی، استکبارستیزی، بیداری ملل مستضعف، بیداری ملل مسلمان جهان و به‌خصوص بیداری ملل حاشیه خلیج فارس. (ازغندی، سیاست خارجی ایران: ۱۴)

جهانی‌شدن، انقلاب اسلامی و چالش‌های معرفت‌شناختی

امروز در جهان اسلام و به‌ویژه حوزه پیرامونی انقلاب اسلامی، فعالیت‌های دینی مجدداً سازمان یافته‌اند و روند احیای اسلامی به‌عنوان یک حرکت اجتماعی وسیع در مقابله با بحران مدرنیته و مدرنیزاسیون غربی ظهور یافته است. در بسیاری از این کشورها، اکثر جوانان مسلمان، به‌ویژه کسانی که عضو طبقات متوسط و پایین می‌باشند، اسلام را به‌عنوان فرهنگی که آنان را از خودبیگانگی و ناامیدی‌های مفرط نجات می‌دهد و مدل عملی حیات سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی را در جهان تحت سلطه غرب ارایه می‌کند، پذیرفته‌اند. (Murden, Ibid: ۲۵۳-۲۷۸)

در یک کلام، امروز اسلام، همچنان نیروی قدرتمند فرهنگی در جوامع اسلامی و در خاورمیانه است و در دورانی که دولت‌های سکولار با پیروی از اندیشه‌های غربی تلاش دارند نوسازی را در کشورهای خود پیگیری کنند ولی در عمل با ناکامی مواجه شده‌اند، اسلام به تأسیس، سازماندهی و تقویت خود در قالب فرهنگ سیاسی مبادرت ورزیده است. (رضانی، همان: ۴۸۵ - ۴۹۸)

موفقیت‌های روزافزون اسلام‌گرایان در ورود به مجالس قانون‌گذاری و کسب قدرت سیاسی در حاکمیت اجتماعی کشورهای خود مانند ترکیه، عراق، فلسطین، پاکستان، لبنان، سودان و ... قطعاً شرایطی را به‌وجود می‌آورد که در آینده، روابط میان ملت‌های مسلمان این کشورها با جهان غرب را تحت تأثیر قرار خواهد داد؛ تحولی که نمونه بارز آن در مخالفت پارلمان اسلام‌گرای ترکیه با حضور آمریکا در این کشور برای حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی و یا تلاش این کشور برای ایفای نقش ضدصهیونیستی در جهان اسلام می‌باشد.

امروزه در بسیاری از موارد، طرد تمدن غرب، جایگزین دوران طولانی ستایش و تقلید کورکورانه از فرهنگ مغرب‌زمین، به‌ویژه در کشورهای اسلامی شده است. (اسپوزیتو، اسلام سیاسی و غرب: ۳۱۱ - ۳۲۸) ظهور و گسترش فرهنگ سیاسی مقاومت اسلامی در چارچوب نظریه «برخورد تمدن‌ها»ی هانتینگتون، به‌عنوان قلب تمدن اسلامی و در ضدیت با تمدن غرب معرفی شد. ("A clash of Civilizations", Huntington) اما این فرهنگ، به صورت کاملاً آشکار و ساختاری از آنچه به‌عنوان واژه بنیادگرایی اسلامی مطرح شد، متفاوت و متمایز است. واژه بنیادگرایی اسلامی پس از وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و با ظهور جریان «بن‌لادن» که عمدتاً بر رفتارهای خشونت‌آمیز و مقاومت جنگ‌طلبانه این جریان متمرکز بود، مطرح شد و به دستاویزی برای بسط قدرت جهانی آمریکا تبدیل شد. (پوراحمدی و موسوی نیا، سیاست خارجی آمریکا و خاور میانه در ۱۱ سپتامبر: ۲۳ - ۴۶)

واقعیت این است که مبانی غیرقابل تغییر معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی، زمینه‌ساز مقاومت در برابر گفتمان جهانی‌شدن، بسط و گسترش فرهنگ لیبرال‌دمکراسی و حذف فرهنگ‌های رقیب و در عین حال برخوردار از توان و اراده تعامل با ابعاد روند چند فرهنگی

جهانی است. (اسپوزیتو، همان: ۳۱۱ - ۳۲۸) وقتی از تعامل انقلاب اسلامی ایران و جهانی شدن سخن می‌گوییم، بسیار متفاوت از وقتی است که از همان تعامل میان دولت‌ها و جهانی شدن سخن می‌گوییم؛ دولت‌ها در تعامل با جهانی شدن می‌توانند مقاومت کنند یا جذب روندهای خردکننده آن شوند، اما جمهوری اسلامی ایران برآمده از انقلابی است که مؤلفه‌ها و اصول معرفت‌شناسانه خود را داراست؛ بدین ترتیب اصول معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی ایران توانایی آن را دارد که مبانی تحلیلی و فهم ویژه‌ای از مسایل جهانی شدن ارائه کند و بدین لحاظ توانایی نظام جمهوری اسلامی ایران را در مقاومت یا تعامل مثبت و یا ترکیبی از این دو با فرآیند جهانی شدن ارتقا بخشد، به طوری که زمینه‌های مقاومت و حتی تأثیرگذاری بر برخی روندهای فرهنگی جهانی را افزایش داده و در بهره‌مندی از فرصت‌های جهانی شدن، مدل متفاوت و متمایزی از حاکمیت، قدرت و نظام سیاسی را در این فرآیند برای تداوم حیات و توسعه جمهوری اسلامی ایران تعریف کند. (پوراحمدی، جهانی شدن، فرهنگ جهانی و تجدید حیات فرهنگ و هویت ملی: ۶۹۴ - ۷۲۱)

در واقع، موقعیت معضل‌آفرین برای جمهوری اسلامی در قبال جهانی شدن آن است که از یک‌سو، به دلیل همین ساختار معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی، نمی‌تواند از آن اجتناب ورزد و آن را به فراموشی بسپارد و از سوی دیگر، نمی‌تواند شاهد زیر سؤال رفتن پایه‌های اساسی مقوم خود، یعنی امنیت سخت و نرم خود از جمله ابعاد توسعه اقتصادی و سیاسی، دستیابی به دانش، رفاه و... باشد. انقلاب اسلامی و به تبع آن جمهوری اسلامی ایران در طی سه دهه از عمر خود، همواره با تهدیدات جدی روبرو بوده است که این تهدیدات از امکان شکل‌گیری فضایی آرام برای ساختن جامعه آرمانی جلوگیری کرده است. مبارزه قدرت‌های بزرگ با جمهوری اسلامی، وقوع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، توطئه‌ها، اقدامات تروریستی، شیخون فرهنگی، چالش‌های هسته‌ای و غیره، پاره‌ای از این تهدیدات به‌شمار می‌روند. (پوراحمدی، جمهوری اسلامی ایران در سربالایی جهانی شدن اقتصاد: ۱۸۹ - ۲۱۴) با این حال، از آنجایی که از مهم‌ترین خصایص جهانی شدن، در هم فرورفتگی مرزهاست و ایجاد مرزهای متصلب ذهنی، تاریخی و حتی جغرافیایی نیز برای فرهنگ‌ها مقدور نیست، بازتعریف

چارچوب‌های مفهومی و عینی تعامل با نظام نوین جهانی، برای نظام برآمده از انقلاب اسلامی یک ضرورت است. همچنانکه به تعبیر «گیدنز»، انسان‌های دوران جدید صرفاً گیرنده و واردکننده پیغام‌ها و مفاهیم نیستند، بلکه نوعی ارتباط و زاینده‌گی دو طرفه پدید آمده است. (سمتی، جهانی‌شدن و روابط بین‌الملل: ۶۵۵)

جهانی‌شدن فرهنگ از منظر معرفت‌شناسانه نیز، پایه‌های اساسی مدرنیته را تحت‌تأثیر شگرف قرار داده است.^۱ در چهارچوب روشنگری مدرنیته تصور می‌شد که ایجاد یک فرهنگ انسانی - جهانی بر پایه اندیشه‌های عقلانی، کار ساده‌ای است و در سایه نگاه علمی و دستاوردهای تکنولوژیک و توسعه فردباوری، انسان می‌توانست به رهایی برسد، اما جهانی‌شدن موجب شده است تا چنین تصویری، خام‌اندیشانه تلقی شود. تا اینجا می‌توان گفت جهانی‌شدن با به هم ریختن سه مفهوم بنیاد، وحدت و غایت قوم‌محوری، غرب را در ایجاد یک هویت واحد بر پایه انسان اروپایی مورد سؤال قرار داده است و از این منظر می‌توان حقانیت شعارهای اساسی و ابعاد معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی را دریافت که معتقد بود برای ساختن انسان و هویت وی، راه‌هایی غیر از مدرنیته نیز وجود دارد. (قوام، جهانی‌شدن و بحران معنا: ۶۴۱) اما باید توجه داشت که از سویی دیگر، جهانی‌شدن، گزاره‌های اساسی

۱. جهانی‌شدن فرهنگ را به سه دیدگاه عمده تعبیر کرده‌اند: ۱. جهانی‌شدن در راستای غلبه فرهنگ واحد لیبرال‌دمکراسی یا ظهور فرهنگ جهانی لیبرال‌دمکراسی؛ ۲. جهان تضاد فرهنگ‌ها (برخورد تمدن‌ها)؛ ۳. جهان چندفرهنگی مشتمل بر چند فرهنگ غالب و خرده فرهنگ‌ها. در برخورد با فرهنگ جهانی، هر چه که باشد، دو دیدگاه عمده قابل طرح است: ۱. دیدگاه گفتگوی تمدن‌ها که بیان می‌دارد بسیاری از مفاهیم و گزاره‌هایی که انقلاب اسلامی بر اساس آن شکل گرفته است، توانایی آن‌را دارند که در راستای حفظ، تقویت و تعالی مبانی هویتی تعریف شده در آرمان‌های اصیل انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی +، ضمن تأکید بر مبانی جوهر‌گرای خود، امکان تعاملات جدید با نظام و فرهنگ جهانی را فراهم سازند. ۲. دیدگاه «برخورد تمدن‌ها»ی هانتینگتون که خالی از عینیت در نگاه به تحولات جهانی نیست. از این منظر، به واسطه تحولات شگرفی که به‌ویژه پس از وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در عرصه بین‌الملل اتفاق افتاده است، به‌نظر می‌رسد جهان، دوباره به دوران دو قطبی وارد می‌شود که یک قطب آن نظام سرمایه‌داری و لیبرال‌دمکراسی است و قطب دیگر آن اسلام‌گرایی است. به همین دلیل، اگرچه این مفاهیم دستخوش تحول قرار گرفته‌اند، اما تضاد و رویارویی در چنین جهان دوقطبی همچنان پابرجاست.

انقلاب اسلامی درباره هویت را نیز مورد چالش قرار داده است. اگر بتوان این گزاره را این گونه بیان کرد که ایجاد یک فرهنگ اسلامی - جهانی بر پایه اندیشه‌های ناب اسلامی، امری شدنی است و در سایه آن می‌توان به رهایی رسید، جهانی شدن در پی چالش کشیدن مفاهیم «اسلام رهایی‌بخش» و «فرهنگ جهانی اسلامی» می‌باشد و از این طریق تهدیدات جدی نرم‌افزاری و جنگ نرم، فراروی نظام جمهوری اسلامی ایران قرار می‌دهد. این مهم‌ترین چالش جهانی شدن فراروی کشور مبتنی بر ایده‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی است.

با این حال، باید توجه داشت که جهانی شدن، همزمان ناظر بر ظهور و رشد اندیشه‌های «مقاومت اسلامی» و «انقلاب اسلامی» به‌عنوان فرهنگ متمایز، مقاومت فرهنگی و تلاش فرهنگ جهانی - اسلامی نیز بوده است و اساساً نقطه پارادوکسیکال جهانی شدن در همین جاست. در واقع، وقتی از منظر پروژه به جهانی شدن (جهانی کردن) نگریده می‌شود از دست نامرئی دست اندر کار تغییر در جهان سخن گفته می‌شود که غلبه لیبرال‌دمکراسی به‌عنوان فرهنگ مسلط سرمایه‌داری جهانی را در دستور کار دارد، اما اگر جهانی شدن را یک فرایند تلقی کنیم، آن‌گاه همچنان که می‌تواند به‌مثابه پیروزی غرب تلقی شود، ناظر بر ظهور فرهنگ اسلامی در اشکال نرم و سخت آن نیز است. در همین راستا، نوآوری‌های سیاسی و مدل‌های حاکمیتی که احیاگران اسلامی در دهه ۱۹۷۰ و به‌ویژه در پی پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ به آن دست یافتند، توانست ایجاد دولت اسلامی با تکیه بر شریعت و فرهنگ اسلامی که آمادگی پذیرش هر گونه نوآوری در اداره بهتر جوامع و حاکمیت واقعی مردم در چارچوب قوانین الهی را دارد، تحقق بخشد. انقلاب اسلامی ایران، قدرت لازم برای الگوگیری و احیای تفکر، سیاست و فرهنگ اجتماعی اسلامی در اداره جامعه و در نتیجه ارایه مدل بدیل در برابر مدل سیاسی - اجتماعی حاکمیت غرب در جوامع اسلامی را ممکن ساخت و این امر، مقاومت فرهنگ اسلامی در برابر روند جهانی‌سازی فرهنگ لیبرال‌دمکراسی غرب را تقویت کرده است.

جهانی شدن، نظاره‌گر گسترش اندیشه انقلاب اسلامی، به‌ویژه در جهان اسلام و خصوصاً الهام‌بخش هرگونه مقاومت در برابر ظلم، سلطه و تهاجمات سخت و نرم تمدن غربی علیه

فرهنگ اسلامی است. (توین بی، همان: ۳۹ - ۴۲) جمهوری اسلامی که بر اساس انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفت، به مرور زمان توانست با ورود به عرصه جهانی به مثابه دولتی کارآمد، توانمند و دارای توانایی تعامل با نظام جهانی ظاهر شود؛ ولی، همزمان از جمله چالش‌های معرفت‌شناسانه که جهانی‌شدن برای جمهوری اسلامی به ارمغان آورده، شکل‌گیری این نظریه در عرصه مناسبات بین‌المللی است که «غرب»، تنها پیروز جهان جدید محسوب می‌شود؛ نظریه‌ای که خود با تعارضات ساختاری و چالش‌های جدی روبرو شده است و به معنای پیروزی لیبرال‌دمکراسی بر تمام دیگر اشکال ایدئولوژیک می‌باشد. (Fukuyama, The End of History and Triumph of Liberalism: ۳-۱۸) به عبارت دیگر، اکنون لیبرال‌دمکراسی تنها یک ایدئولوژی نیست، بلکه به معنای شیوه زندگی نیز هست. ما در سطور گذشته، صحت غلبه لیبرال‌دمکراسی را مورد نقد قرار دادیم. لذا، اگرچه تصویری که غربی‌ها از جهانی‌شدن ارایه می‌کنند اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، اما باید توجه داشت که سرمایه‌داری نوین با تکیه بر ابزارهای جهانی‌شدن اقتصاد و سیاست، تلاش دارد با منطق واحد خود، بیش از پیش جهان را یک‌پارچه و همگون سازد که البته این امر با تضادهای ساختاری فراوانی روبرو شده است که نمونه اخیر آن بحران مالی نظام سرمایه‌داری از سال ۲۰۰۷ به بعد است. با این حال، یکی از مهم‌ترین خطرات در حوزه معرفت‌شناختی آن است که در سال‌های آینده، دنیا براساس دو قطب «دمکراسی و اسلام‌گرایی» شکل بگیرد که تهاجم آمریکا علیه افغانستان در سال ۲۰۰۲ و عراق در سال ۲۰۰۳ بر اساس همین قطب‌بندی و عملیاتی شدن مدل برخورد تمدن‌ها اتفاق افتاد.

یکی دیگر از تعاملات معرفت‌شناختی میان جهانی‌شدن و انقلاب اسلامی را باید در عرصه ذهن جستجو کرد. جهانی‌شدن از طریق درهم فشردگی زمان و مکان موجب شده است که فاصله‌های زمانی و مکانی چندان به چشم نیایند و روابط اجتماعی، جنبه سیال به خود بگیرند و نوعی خودآگاهی نسبت به جهان به‌عنوان یک مکان واحد شکل بگیرد. در چنین چشم‌اندازی، معانی جدید از انسان سر برمی‌آورند که با مفاهیم سنتی و حتی مدرن آن هم‌خوانی ندارند. انسان از طریق ابزارهای تکنولوژیک بر مکان غلبه کرده است و از این رو

هویت شفاف پیشین خود را به هویتی سیال، کدر و چندجانبه واگذاشته است. بنابراین، تداوم هویت‌ها و شکل‌گیری جدید هویت‌ها به صورت شفاف، مادام که منبعث از مبانی سرزمینی و آداب و رسوم اکتسابی ملی باشند، در عصر جهانی‌شدن با چالش‌های جدی روبرو هستند. اما از آنجایی که فرهنگ منبعث از مقاومت اسلامی و انقلاب اسلامی، مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی ازلی و هنجاری اسلامی است، یقیناً امکان زمینه‌سازی تقویت و بازسازی هویت متمایز و متفاوت اسلامی را فراهم می‌سازد؛ یعنی حتی در دوران هویت‌های سیال جهانی‌شدن فرهنگی، امکان شکل‌گیری یک هویت ناب اسلامی وجود دارد. حتی چشم‌انداز «پسامدرنیسم» که مدعی چالش فرهنگی و ذهنی جهانی‌شدن است و قائل به عدم وجود آرمان و حقیقت مطلق، نسبی‌گرایی، موانع زبانی در فهم و بیان حقیقت و حذف فراروایت‌ها است، عملاً در چالش با مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی قرار گرفته است. گسترش این چشم‌انداز جدید باعث شده است تا برخی بیان دارند الهیاتی جدید سر برآورده است که در آن انسان، مرکز جهان هستی نیست و مقام خلیفه‌اللهی خویش را فرو می‌گذارد تا به‌عنوان عنصری میان دیگر عناصر جهان خلقت ظاهر شود. این تصویر گنگ از موقعیت و منزلت فاعل‌شناسانه انسان سکولار در جهان پیرامون خود، تفاوت‌های تعارض‌آمیزی با تعریف انسان در نزد آخرین انقلاب مدرن جهان، یعنی انقلاب اسلامی می‌یابد.^۱ در گفتمان انقلاب اسلامی، انسان با هویت شفاف، ره به دیاری مألوف می‌سپارد. اسلام اصل و هدف وجودی انسان را شکل می‌دهد و جامعه‌ای را می‌سازد که در آن مناسبات فردی و اجتماعی بر پایه اصولی چون ایمان، فداکاری، شهادت و ایثار شکل می‌گیرد؛ رهبر به‌مثابه سر جامعه، هدایت آن‌را به سوی خدا برعهده دارد. براساس چنین فهمی از جامعه و فرد، حقیقت واحد فراتر از اندیشه آدمی وجود دارد و برای رسیدن به این حقیقت واحد، همیشه نبردی میان «ما (اسلام)» و دیگران

۱. تیرگی مفهوم انسان در دوران جهانی‌شدن در آرای پست‌مدرنیستی به‌طور مفصل مورد بحث قرار گرفته است. به‌عنوان مثال نگاه کنید به: دریفوس و رابینو، میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هژمونیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.

وجود دارد. (۲-۳): Tibi, Culture and knowledge....

نتیجه

«مردم‌سالاری دینی» برآمده از انقلاب اسلامی، در ساخت و بافت معرفت‌شناختی جمهوری اسلامی ایران، همواره مؤلفه‌های آزادی، دموکراسی و پیشرفت را مد نظر قرار داده است و حتی ترکیب زیبایی از اصول و ارزش‌های اسلام و تشیع در کنار وانهادن اختیارت گسترده به مردم و امکان تصمیم‌گیری آزادانه آنان نسبت به سرنوشت خود را ارایه کرده است. جمهوری اسلامی برآمده از انقلابی است که مؤلفه‌ها و اصول معرفت‌شناسانه خود را از اسلام ناب گرفته است. بدین ترتیب، اصول معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی ایران توانایی آن را دارد که مبانی تحلیلی و فهم ویژه‌ای از مسایل جهانی‌شدن ارایه کند و بدین لحاظ توانایی نظام جمهوری اسلامی ایران را در تعامل با فرآیند جهانی‌شدن، ارتقا بخشد.

رابطه میان جهانی‌شدن و انقلاب اسلامی، اساساً یک رابطه پارادوکسیکال و چند بعدی است. با وقوع انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی ایران، رسانه‌های گروهی غرب، نوعی فضای مسموم، ستیزه‌جویانه و تبلیغاتی را شکل دادند و تلاش کردند مقاومت اسلامی و انقلاب اسلامی را با بنیادگرایی یکسان و یکی جلوه دهند؛ همچنان که بازخوانی تحولات عدیده‌ای که در طی دوران رهبری امام خمینی + به‌وقوع پیوست، نشان می‌دهد بسیاری از تحولات درونی انقلاب اسلامی ایران، بُعدی جهانی به خود گرفته‌اند. از آن جمله می‌توان به فتوای مذهبی امام خمینی + درباره سلمان رشدی اشاره کرد که تا مدت‌ها ذهن غرب را به خود مشغول ساخت و همین امر از جمله دلایل ضدیت غرب با جمهوری اسلامی ایران بود که همچنان نیز ادامه دارد. به‌علاوه این‌که انقلاب اسلامی از همان آغاز با چالش‌های اساسی در عرصه بین‌المللی مواجه شد. انقلاب اسلامی پیامی جهانی داشت و این امر چالشی برای باور غلبه جهانی و واحد لیبرال‌دموکراسی غربی در پی داشت، چالشی که مهم‌ترین زمینه و سبب ضدیت هنجاری و ساختاری غرب با جمهوری اسلامی ایران مادامی که بر محور انقلاب اسلامی حرکت کند، تلقی می‌شود. در واقع، تأکید رهبر انقلاب اسلامی

بر گزاره‌های جهانی آن سبب شد تا بسیاری از مؤلفه‌های انقلاب اسلامی با مقاومت غرب و جهان لیبرال‌دمکراسی روبرو شود. بنابراین، هرگونه محدودشدن انقلاب اسلامی در ادامه حیات خود به عناصر و شاخص‌های ملی و داخلی، نقطه مقابل مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی و تمرکز بر چشم‌انداز جهانی انقلاب اسلامی است که همواره زمینه‌ساز رشد و شکوفایی بیش از پیش آن را فراهم ساخته است.

تحولات سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای که در سال‌های اخیر در ایران روی داده است، بیانگر این واقعیت هستند که فرهنگ ناب اسلامی و انقلاب اسلامی، عوامل لازم برای نوسازی و گسترش مردم‌سالاری را در جوامع اسلامی با خود به همراه دارند. آزادسازی سیاسی، ایجاد فرصت‌های مناسب و بیشتر برای زنان، پذیرش اصل رقابت آزاد اقتصادی و سرمایه مولد داخلی و خارجی در چرخه تولید و توسعه اقتصادی، توجه به نیازمندی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جوانان، تعامل و ارتباط سازنده با فرهنگ غرب و تلاش برای تقسیم قدرت و پذیرش آرای عمومی و گروه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، نمونه‌های بسیار مهمی هستند که می‌تواند ارایه یک مدل بدیل در برابر لیبرال‌دموکراسی غربی به‌عنوان پشتوانه تهاجم فرهنگ لیبرال به جهان اسلام را تقویت کند.

شرط مسلم بقا و حیات فرهنگ‌ها و همزیستی میان آنان در یک فرهنگ جهانی، مقاومت در مقابل فرهنگ و تمدن مهاجم است. این مقاومت به هیچ وجه به‌معنای تنازع‌طلبی و گسترش زمینه‌های درگیری با فرهنگ‌های دیگر و به‌ویژه با فرهنگ به‌ظاهر غالب جهانی نیست، بلکه به‌معنای تلاش برای تبیین ویژگی‌های مثبت فرهنگ و تمدن خودی است و کوشش در این راستا تنها با تداوم حیات و بقای فرهنگ ملی است که می‌توان به بهره‌برداری از دستاوردهای مثبت و مقبول فرهنگ و تمدن جهانی امیدوار بود. در این چارچوب، فرهنگ و تمدن اسلامی که بازیافت حیات خود را به دنبال تقویت خیزش‌های اسلامی و به‌ویژه انقلاب اسلامی ایران طی دهه‌های اخیر شاهد بوده است، ضمن تأکید بر ضرورت تکثرگرایی فرهنگی و همزیستی میان تمامی فرهنگ‌ها و تمدن‌های انسانی، تقویت مبانی فرهنگ اجتماعی ملل مسلمان برای تداوم بقای مستمر و مثبت در فرآیند جهانی‌شدن و پیمودن

مسیرهای توسعه اقتصادی و سیاسی را مدنظر قرار داده و بر هر گونه ایستادگی و مقاومت در مقابل فرهنگ مهاجم لیبرالیسم غربی، تأکید دارد.

منابع

فارسی

۱. ازغندی، علیرضا، *سیاست خارجی ایران*، تهران، نشر قومس، ۱۳۸۱.
۲. اسپوزیتو، جان ال، «اسلام سیاسی و غرب، گفتگوی تمدنها یا برخورد تمدنها»، ترجمه شهرام ترابی، تهران، *مجله سیاست خارجی*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تابستان، ۱۳۷۷.
۳. استمپل، جان. دی، *درون انقلاب ایران*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۴. استنفورد، مایکل، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
۵. بلیکی، نورمن، *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴.
۶. اشرف، احمد، «هویت ایرانی»، تهران، *فصلنامه گفتگو*، فروردین ۱۳۷۳، شماره ۳، ۱۳۷۳.
۷. آقاحسینی، علیرضا و ببری‌گنبد، سکینه، «بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از ۱۳۵۷ - ۱۳۷۶ از منظر تحلیل گفتمان»، تهران، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، خرداد، ۱۳۸۷.
۸. پوراحمدی، حسین، «جمهوری اسلامی ایران در سربالایی جهانی شدن اقتصاد»، تهران، *مجله فرهنگ اندیشه*، سال پنجم، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۸۵.
۹. _____، *جهانی‌شدن، فرهنگ جهانی و تجدید حیات فرهنگ و هویت ملی*، شانزدهمین کنفرانس وحدت اسلامی، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، جلد سوم، ۱۳۸۲.
۱۰. _____ و موسوی‌نیا، محمدرضا، «سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر از منظر رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌نگاری»، تهران، *مجله پژوهش حقوق و*

- سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، شماره ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
۱۱. تاجیک، محمدرضا، مدیریت بحران، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹.
۱۲. توین بی، آرنولد، آینده نامعلوم تمدن، ترجمه فرهنگ جهان‌پور، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۱.
۱۳. حشمت‌زاده، محمدباقر، چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی ایران، تهران، مؤسسه فرهنگی و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
۱۴. دریفوس، هیوبرت و پل رابینو، میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هژمونیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.
۱۵. رضانی، روح الله، «آمیختگی تمدن‌ها»، تهران، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، مؤسسه اطلاعات، مرداد - شهریور، ۱۳۷۴.
۱۶. زرژ، لوسین، طلوع انقلاب اسلامی (مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۱۷. سمتی، محمد هادی، «جهانی‌شدن و روابط بین‌الملل: معمای سیاست در عصر پست مدرن»، تهران، مجله سیاست‌خارجی، زمستان ۱۳۸۰.
۱۸. قوام، عبدالعلی، «جهانی‌شدن و بحران معنا»، تهران، مجله سیاست‌خارجی، سال چهاردهم، پاییز ۱۳۷۹.
۱۹. کاتوزیان، محمدعلی همایون، تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
۲۰. محمدی، منوچهر، انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۱. موسوی خمینی، سید روح‌الله (امام)، دیدگاه‌های فرهنگی امام خمینی، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
۲۲. _____، صحیفه نور، ج ۶، تهران، سازمان چاپ و انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

۲۳. مولانا، حمید، «نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها»، تهران، *مجله گفت‌مان*، مرکز بررسی‌های استراتژیک، تابستان، ۱۳۸۱.
۲۴. های، کالین، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه احمدگل محمدی، تهران، نشرنی، ۱۳۸۵.

انگلیسی

۲۵. Abrahamian, Ervand, *Khomeinism: Essays on the Islamic Republic*, Berkeley, University of California, ۱۹۹۳.
۲۶. Beak, Ulrich, *What is Globalization*, New York and London, Routledge, ۲۰۰۰.
۲۷. Benard, Cheryl and Khalilzad, Zalmay, *The Government of God: Iran's Islamic Republic*, New York, Colombia University Press, ۱۹۸۴.
۲۸. Brumberg, Daniel, *Reinventing Khomeini: The Struggle for Reform in Iran*, U.S.A, Chicago, The University of Chicago Press, Chapter Five, ۲۰۰۲.
۲۹. Esposito, John, *The Islamic Threat: Myth or Reality*, Oxford, Oxford University Press, ۱۹۹۱.
۳۰. Fukuyama, Francis, "The End of History and Triumph of Liberalism", *the National Interest*, Summer, ۱۹۹۲.
۳۱. Hiro, Dilp, *Iran Under Ayatollahs*, London, Routledge and Kegun paul, ۱۹۸۷.
۳۲. Huntington, Samuel, "A clash of Civilizations", *Foreign Affairs*, ۱۲ (۳), Summer, ۱۹۹۳.
۳۳. Hussain, Asaf, *Islamic Iran: Revolution and Counter*, London, Frances Printer, ۱۹۸۵.
۳۴. Kamal Pasha, Mustapha and Samatar, Ahmed I, "the Resurgence of Islam", in James H. Mittelman (ed.), *Globalization: Critical Reflections*, London, Lynne Renner Publishers, ۱۹۹۶.
۳۵. Murden, Simon, "Cultural Conflict In International Relations", in John

مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی ایران و... □ ۲۰۹

Baylis & Stave Smith (eds.), *Globalization of World Politics*, New York, Oxford University Press, ۱۹۹۷.

۳۶. Said, Edward, *Orientalism: Western Conceptions of the Orient*, London Penguin, ۱۹۹۵.

۳۷. Sayyid, Bobby, *A Fundamental Fear: Eurocentrism and the Emergency of Islamism*, London & New York, Zed Book Ltd, ۱۹۹۷.

۳۸. Tibi, Bassan, "Culture and knowledge", in *Culture Theory and Society*, Sage, London, Vol ۲, ۱۹۹۵.

۳۹. Waters, Malcom, *Globalization*, London and New York, Routledge, ۱۹۹۴.

